



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: القول فی قسمته و مستحقیه

تاریخ: ۵ اردیبهشت ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مسأله یکم - جهت سوم: ملاک سیادت - ادله استحقاق همه سادات نسبت به خمس

مصادف با: ۸ شعبان ۱۴۳۹

سال هشتم (سال پنجم خمس)

جلسه: ۹۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

بعد از اثبات ملاک سیادت و اینکه خمس فقط به کسانی متعلق می شود که انتساب به هاشم از طریق پدر داشته باشند، بحث در این بود که آیا همه فرزندان هاشم و عبدالمطلب در این جهت یکسان هستند و فرقی بین تیره های مختلف سادات نیست یا اینکه فرق وجود دارد؟ مشهور معتقدند فرقی بین تیره های مختلف سادات نیست؛ هر چند امام (ره) متعرض این مطلب نشده اند اما مرحوم سید و دیگران فرموده اند «لا فرق فی ذلک بین أن یکون عقلیاً أو عباسیاً أو علویاً».

ادله استحقاق همه سادات نسبت به خمس

عمده این است که ببینیم دلیل بر این مدعا چیست. مجموعاً چهار دلیل بر این ادعا می توان ذکر کرد. مدعا این است که در تعلق خمس به سادات یا به عبارت دیگر استحقاق نسبت به خمس، فرقی بین تیره های مختلف از سادات نیست.

دلیل اول

دلیل اول که در جلسه قبل اجمالاً به آن اشاره شد، این است که وقتی ما ملاک استحقاق خمس را انتساب به هاشم از طریق آب بدانیم، چنانچه ادله بر این مطلب دلالت دارد، قهراً هر کسی که این عنوان بر او صادق باشد، مستحق خمس است. عنوان من انتسب الی هاشم بالابوة، به همه فرزندان عبدالمطلب صدق می کند. البته بنا بر گزارشات تاریخی، از فرزندان عبدالمطلب تنها چهار فرزند باقی ماندند و بقیه از دنیا رفتند؛ ابوطالب، عباس، حارث و ابولهب. لذا هر کسی که از طریق این چهار نفر به هاشم انتساب پیدا کنند و به او منتهی شوند، واجد ملاک سیادت هستند و خمس به آنها داده می شود.

پس دیگر فرقی نمی کند بین اینکه علوی باشد، عباسی یا فاطمی باشد، هیچ فرقی بین اینها نیست. لذا با این بیان، اشکالی به صاحب عروه وارد می شود؛ چه اینکه صاحب عروه فقط به سه تیره از تیره های سادات اشاره کرده، در حالی که اگر این بیان را بپذیریم، همه تیره ها را در بر می گیرد؛ مگر اینکه بگوییم ایشان به عنوان مثال اینها را ذکر کرده است.

دلیل دوم

دلیل دوم اجماع است. صاحب جواهر تصریح کرده به اینکه جمیع کسانی که انتساب به هاشم از طریق پدر پیدا کنند، مستحق خمس هستند. عبارت صاحب جواهر چنین است: «لا خلاف فی استحقاق الجمیع الخمس، بل الإجماع محصل و منقول علیه»، ابتدا ادعای عدم خلاف می کند در اینکه جمیع منتسبین به هاشم از طریق پدر، مستحق خمس هستند. بعد اضرار می کند و می فرماید اجماع محصل و منقول بر این مسأله داریم.

دلیل سوم

دلیل سوم، روایاتی است که دلالت می‌کند بر اینکه مستحق خمس، هاشمی است. قبلاً خواندیم که در برخی روایات تعبیراتی وارد شده مبنی بر اینکه خمس به بنی هاشم داده می‌شود؛ مثل مرسله حماد یا روایت زراره. در این روایات عنوان هاشم یا بنی هاشم به کار رفته و این‌ها را به عنوان مستحقین خمس مطرح کرده است. اگر عنوان هاشمی موضوع این روایات است و این روایات به صراحت گفته که مستحق خمس عبارت است از هاشمی، این‌جا واضح است که هاشمی منطبق بر کلّ مَنْ انتسب إليه بالابوة است؛ بر هر کسی که منتسب به هاشم از طریق پدر باشد، هاشمی گفته می‌شود. لذا مصداق آن اعم از این است که علوی یا عباسی یا عقیلی یا فاطمی باشد.

البته این دلیل به نوعی با دلیل اول، قریب و نزدیک به هم هستند اما تقریر و تبیین آن‌ها متفاوت است. در دلیل سوم استناد به روایاتی می‌کنیم که متضمن عنوان هاشمی است. در این روایات آمده مستحق خمس فقط هاشمی است. بعد می‌گوییم هاشمی عند العرف کسی است که انتسب إلى هاشم بالابوة. این عنوان بر هر کسی منطبق شود، قهراً خمس به او داده می‌شود. اما در دلیل اول با استناد به ملاک سیادت که قبلاً ثابت شده و چند دلیل نیز بر آن اقامه شده، می‌گوییم خمس طبق آن ادله فقط به منتسب به هاشم من طریق الاب تعلق می‌گیرد و منتسب به هاشم من طریق الاب شامل همه فرزندان عبدالمطلب می‌شود. لذا همه تیره‌ها را در بر می‌گیرد. پس بین دلیل اول و سوم تفاوت نیز هست.

دلیل چهارم

دلیل چهارم، روایاتی است که دلالت می‌کند بر حرمت صدقه بر بنی عبدالمطلب. روایاتی در باب زکات داریم که دلالت می‌کند بر اینکه بر فرزندان عبدالمطلب صدقه حرام است؛ منتهی چون حرمت صدقه ملازم با استحقاق خمس است، نتیجه می‌گیریم همه بنی عبدالمطلب مستحق خمس هستند. در دلیل چهارم ما از دلالت التزامی این روایات استفاده می‌کنیم؛ یعنی روایاتی که دلالت بر حرمت صدقه بر بنی عبدالمطلب می‌کند، بالملازمه دلالت می‌کند بر استحقاق خمس؛ این دو با هم ملازم هستند، یعنی حکم حرمت صدقه و حکم استحقاق خمس با هم ملازم هستند. اگر جایی استحقاق خمس بود، لازمه‌اش این است که صدقه و زکات حرام است. اگر جایی زکات حلال و جایز بود، لازمه‌اش این است که استحقاق خمس نیست. پس این روایات حرمت صدقه را ثابت می‌کند ولی چون لازمه حرمت صدقه، استحقاق خمس است پس ثابت می‌شود بنی عبدالمطلب مستحق خمس هستند. چند روایت در این‌جا به عنوان ذکر می‌کنیم.

روایت اول: صحیحه عبدالله بن سنان عن ابی عبدالله (ع) است. «لَا تَحِلُّ الصَّدَقَةُ لِوَلَدِ الْعَبَّاسِ وَلَا لِنُظَرَائِهِمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ»^۱ طبق این روایت، صدقه بر فرزندان عباس و نظائر آن، (یعنی کسانی که فرزندان سایر اولاد عبدالمطلب هستند من بنی هاشم)، حلال نیست. یعنی بر ولد عباس، ولد حارث، ولد عقیل، بر همه این‌ها حرام است. اگر صدقه حرام بود، لازمه‌اش این است که استحقاق خمس دارند. پس این دلالت می‌کند بر اینکه بنی هاشم مطلقاً مستحق خمس هستند و فرقی بین تیره‌های گوناگون بنی هاشم و بنی عبدالمطلب نیست.

^۱ تهذیب، ج ۴، ص ۵۹، ح ۱۵۸؛ الاستبصار، ج ۲، ص ۳۵، ح ۱۰۹؛ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۲۶۹، باب ۲۹ از ابواب مستحقین زکات، ح ۳.

روایت دوم: صحیح‌ه فُضلاً است. در جوامع روایی، به این سه نفر، فضلاً می‌گویند: محمد بن مسلم، ابوبصیر و زراره. یعنی روایتی که این‌ها نقل کنند، هیچ مشکلی در آن نیست. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَأَبِي بَصِيرٍ وَزُرَّارَةَ كُلِّهِمْ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّ الصَّدَقَةَ أَوْسَاخُ أَيْدِي النَّاسِ وَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَيَّ مِنْهَا وَمِنْ غَيْرِهَا مَا قَدْ حَرَّمَهُ وَإِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِبَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ الْحَدِيثُ». رسول خدا فرمود: صدقه از اوساخ و چرک‌های دست مردم است و خداوند آن را بر من حرام کرد. [این جمله مورد نظر و شاهد ماست:] صدقه بر بنی عبدالمطلب، حلال نیست. لازمه عدم حلیت صدقه، استحقاق خمس است.

روایت سوم: صحیح‌ه عیص بن القاسم عن ابی عبدالله (ع) این روایت چند جمله دارد که منظور ما فقط همین جمله است: «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِي وَلَا لَكُمْ وَلَا لِكُنِّي قَدْ وَعِدْتُ الشَّفَاعَةَ»، ای بنی عبدالمطلب، صدقه نه برای من و نه برای شما حلال نیست. بنی عبدالمطلب چه کسانی هستند؟ بنی عبدالمطلب شامل همه فرزندان عبدالمطلب می‌شود. فرزندان که از طریق پدر به عبدالمطلب می‌رسند، آن‌ها را هم در برمی‌گیرد. اگر صدقه بر این‌ها حلال نباشد، لازمه‌اش این است که خمس بر این‌ها حلال است و مستحق خمس هستند.

پس ملاحظه فرمودید که این چند روایت دلالت می‌کند بر عدم جواز صدقه، لکن از آن‌جا که عدم جواز صدقه ملازم با استحقاق خمس است، می‌توانیم نتیجه بگیریم که بنی عبدالمطلب مستحق خمس هستند و بنی عبدالمطلب نیز شامل همه فرزندان عبدالمطلب می‌شود و نه خصوص فاطمین یا علوین.

توجیه روایات دال بر اختصاص خمس به آل رسول

همان طور که قبلاً اشاره شد، در برخی روایات این مطلب وارد شده که خمس اختصاص به آل الرسول یا آل البیت دارد؛ البته تعبیرات مختلف است، گاهی تعبیر به آل الرسول و گاهی تعبیر به آل محمد شده، بعضاً تعبیر به ذریه رسول یا ذریه فاطمه (س) شده است. ما با این روایات چه کنیم؟ ما تا این‌جا چهار دلیل نقل کردیم که خمس مختص به یک تیره خاصی از سادات نیست بلکه همه سادات را شامل می‌شود؛ اما در عین حال در برخی روایات به نحوی اختصاص به یک تیره از تیره‌های سادات و کسانی که آل الرسول و ذریه رسول محسوب می‌شوند، استفاده می‌شود.

بعضی از روایات که البته عددشان خیلی زیاد نیست و دلالت می‌کند بر اختصاص خمس به این گروه خاص از بنی‌هاشم، یا به این جهت است که می‌خواهد اهتمام ویژه‌ای نسبت به شأن این خاندان نشان دهد. یعنی کأن در بین همه سادات، ذریه رسول خدا از یک موقعیت خاص‌تری برخوردار هستند و آن هم به دلیل شخص پیامبر است که تکریم شده و به این وسیله ذریه او به طور خاص بهره‌مند از خمس معرفی شده‌اند. یا اساساً برای این است که می‌خواهد تأکید کند بر اینکه اختیار امر خمس، به دست ذریه رسول خداست. همان مطلبی که قبلاً هم گفته شد که امر خس به دست ائمه سپرده شده و آن‌ها باید اخذ و توزیع کنند.

لذا نمی‌توانیم به استناد این روایات، بگوییم خمس فقط مربوط به فاطمین است. نهایتاً این است که این یک مزیت خاصی برای این گروه در مقایسه با سایر گروه‌های سادات اثبات می‌کند.

^۱. کافی، ج ۴، ص ۵۸، ح ۲؛ وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۶۸، باب ۲۹ از ابواب مستحقین زکات، ح ۲.

جمع بندی مسأله اول

«هذا كله بالنسبة الى المسألة الاولى». بحث‌هایی که در مسأله اول داشتیم، تمام شد. ما وقتی مسأله یکم را خواندیم، گفتیم امام(ره) در این مسأله متعرض سه جهت شده است؛ ما هر سه جهت را توضیح دادیم و ادله و مستندات را ذکر کردیم. جهت اول تقسیم خمس به سهام سته که در کلام امام آمده بود و بحث شد که بالاخره خمس شش سهم یا پنج سهم یا یک سهم است. نظر مشهور را گفتیم؛ نظر مشهور این است که خمس به شش سهم تقسیم می‌شود؛ البته برخی پنج سهم را گفته‌اند اما نظر ما برخلاف مشهور این شد که خمس تقسیم نمی‌شود؛ خمس یک سهم است و امر آن بید الامام است. نهایت این است که نسبت به بخشی از مصارف، یعنی ابن السبیل، یتیم و مسکین از سادات، یک اولویتی عند التزاحم ثابت است. جهت دوم پیرامون معنای ذی القربی و منظور از مسکین و یتیم و ابن السبیل بود. ملاحظه فرمودید که مشهور معتقدند ذی القربی همان امام معصوم است. قهراً ما نیز همین را پذیرفتیم. اما منظور از سه صنف یعنی یتیم و مسکین و ابن السبیل که در آیه از آن‌ها نام برده شده، طبق نظر مشهور فقط سادات هستند؛ یعنی سادات از ابناء السبیل و ایتام و مساکین، مستحق خمس هستند. عرض شد مطلق یتیم و مسکین و ابن السبیل به عنوان مصارف جامعه و نیازمندی‌هایی که این‌ها دارند، قهراً بر امام جامعه لازم است که این نیازها را برطرف کند. ولی ما فقط مسأله اولویت سادات را پذیرفتیم اما اینکه بگوییم فقط باید به این‌ها داده شود، محل اشکال قرار گرفت. به هر حال نتیجه در باب ذوی القربی و در باب اصناف ثلاثه معلوم شد. جهت سوم بحث درباره ملاک سیادت بود. توضیح دادیم که آن سیادتی که موضوع برای استحقاق خمس است، عبارت است از انتساب به هاشم بالابوة.

این تمام سه جهتی است که امام(ره) در مسأله اول متعرض آن شده‌اند و ما این‌ها را با همه مستندات و اقوال مخالفی که در این مسأله وجود دارد و ادله مخالفین، همه را بیان کردیم. با این بیان، مسأله اول تمام شد.

سؤال:

استاد: عرض شد علی کلا المبنین بحث از ملاک سیادت جا دارد. علی مبنی المشهور که روشن است؛ چون طبق نظر مشهور، نصف خمس برای این سه صنف است و باید معلوم شود که آیا مطلق فقیر و مسکین و ابن السبیل منظور است یا خصوص سادات. طبق نظر مختار هم گفتیم جا برای این بحث هست؛ چون ما اولویتی برای این‌ها پذیرفتیم. درست است به نظر ما این‌ها مالک نیستند، اما اگر یک نوع اولویتی را عند التزاحم برای سادات از این سه صنف پذیرفتیم، بالاخره یک جایی نیاز داریم که بدانیم سادات چه کسانی هستند. فرق مشهور و ما در همین است. مشهور می‌گویند که این سه صنف مالک هستند ولی ما می‌گوییم این سه صنف، مصارف هستند و اختیار خمس به دست امام است. لذا حتی علی مبنی المختار نیز نیاز به این بحث داریم.

بحث جلسه آینده: مسأله دوم در مورد دو چیز بحث می‌کند: اعتبار ایمان و اعتبار عدالت. آیا ایمان معتبر است یا نه؟ که در جلسه آینده بحث خواهیم کرد.

مواجهه با روزگار

امیرالمؤمنین می‌فرماید: «لَا تَيْأَسُ مِنَ الزَّمَانِ إِذَا مَنَعَ وَلَا تَتَّقِ بِهِ إِذَا أَعْطَى وَكُنْ مِنْهُ عَلَى أَعْظَمِ الْحَذَرِ»^۱.

از روزگار ناامید نشو زمانی که دریغ می‌کند از تو. امیرالمؤمنین (ع) در این روایت پندهای مهمی داده‌اند. گاهی اوضاع و احوال بر وفق مراد انسان پیش نمی‌رود؛ گاهی مشکلات پیش می‌آید. این‌جا برخی می‌گویند روزگار چه بر سر ما می‌آورد و همین آب باریکه‌ای که در دست ما بود، این را هم از ما دریغ کرد. به قول عوام یک کسی بد می‌آورد؛ البته به زعم خودش و الا در تربیت دینی بد آوردن معنا ندارد.

امیرالمؤمنین می‌فرماید زمانی که زمانه و روزگار از تو دریغ می‌کند، ناامید نشو. گاهی یک مشکل که برای ما پیش می‌آید هر چند گرفتاری‌های جدی و واقعی هم هست، ولی زود مایوس می‌شویم و تسلیم می‌شویم. در حالی که بدترین مشکل و سم برای انسان، یأس است. یأس از رحمت خدا که در صدر است و بالاترین گناه است، یک یأس هم از حلّ مسائل جاری زندگی. الان در جامعه مشکل زیاد است ولی آن چیزی که از همه بدتر است و بر روح و فکر جامعه سیطره پیدا کرده، یأس از روزگار است. اینکه بگوییم اوضاع درست نمی‌شود، جامعه خراب است، این بدترین است. به هیچ وجه نباید مایوس بود؛ نه نسبت به شرایط شخصی زندگی و نه نسبت به شرایط کاری. مثلاً ما که در حوزه هستیم، مثلاً بگوییم این حوزه فایده ندارد، درست شدنی نیست. مثلاً یک روز یک جایی رفته و یک گیری پیدا کرده و کمی معطل شده، بیرون می‌آید و به زمین و زمان بد و بیراه می‌گوید. یک وقت هم هست که اشکالات از خودمان است. حضرت می‌فرماید اگر روزگار دریغ کرد و منع کرد و در بعضی از چیزها به رویت بسته شد، مایوس نشو.

بعد می‌فرماید آن هنگامی هم که به تو می‌دهد، اعتماد نکن، فریب نخور. گاهی اوقات از هر دری برای انسان می‌آید. چپ و راست برای انسان می‌آید؛ می‌گوید آن وقتی که برای تو می‌آید، اطمینان نکن. این دوام ندارد و باقی نیست؛ معلوم نیست که در آن خیر باشد.

آنگاه می‌فرماید: «كُنْ مِنْهُ عَلَى أَعْظَمِ الْحَذَرِ» و از آن سخت بر حذر باشد. آن زمانی که روزگار رو به تو کرده و به تو می‌دهد، مواظب باش و سخت بر حذر باش. چه بسا این اعطا مقدمه هلاکت و نابودی انسان باشد. ما بر اساس ظواهر؛ فکر می‌کنیم یک کسی بالا می‌رود اما در واقع به حَضِيض سیر می‌کند.

وقتی روزگار از تو دریغ می‌کند، مایوس نشو و وقتی هم که به تو عطا می‌کند، اطمینان و اعتماد نکن و سخت بر حذر باش.

«الحمد لله رب العالمين»

^۱. غررالحکم، ح ۱۰۰۳۲.